



The possibility of unification of different human dimensions and characteristics in the Qur'an

Keyvan Ehsani¹

Abstract

In the Holy Qur'an, there are many and seemingly conflicting descriptions of human beings. On the one hand, he is described by characteristics such as divine nature, equipped with the power of reason, free will and choice, honored with divine dignity, blessed with divine grace, etc., and on the other hand, he is repeatedly criticized for qualities such as ingratitude, hopelessness, weakness, hurriedness, greediness, stinginess, ungenerousness, intolerance, insufficiency and so on. Where do these differences come from and how can harmony be achieved between the relevant verses? This article has taken a step in the direction of their unification while explaining these characteristics with descriptive-analytical method. Therefore, it was found that this apparently conflicting collection places human being in the Best Make (Ahsan'i Taqweem). A group of verses on human characteristics refers to the stage of human development, and in this sense, it is caused by divine creation, it is not condemned, and principally not subject to the moral evaluation; but in the post-creation stage, when it comes to choice and free will, then issues like duty, valuation, reward or punishment are raised. Man is indebted to all these features in his forward journey. In the struggle of the entirety of these characteristics, the human being reaches the highest of the high (A'la Illiyyin) or the lowest of the low (Asfal al-Safilin), and all this is in line with how he chooses.

Keywords: The Holy Qur'an, Human being, Human Characteristics, Unification.

¹ Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Arak University, Iran; | k-ehsani@araku.ac.ir.



چگونگی وحدت انگاری ابعاد و ویژگی‌های مختلف انسان در قرآن

کیوان احسانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰

چکیده

در قرآن کریم، توصیفات متعدد و به ظاهر متعارض نسبت به انسان دیده می‌شود. از یک سو متصف به ویژگی‌هایی همچون فطرت الهی، مجهز به قوه‌ی تعقل، مجهز به قوه اختیار و انتخاب، مکرم به کرامت الهی، برخوردار از نفخه الهی و ... شده و از سویی دیگر مکرراً به صفاتی نکوهیده همچون کفور، قنوط، ضعیف، عجول، هلوغ، بخیل، قنور، جزوع، منوع و... متصف شده است. این تفاوت‌ها از کجا ناشی می‌شود و چگونه می‌توان به هماهنگی میان آیات مربوطه رسید؟ این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی ضمن تبیین این صفات، در راستای وحدت‌انگاری آنها گام برداشته است. چنین به دست آمد که این مجموعه ظاهراً متعارض، انسان را در أحسن تقویم قرار می‌دهد. دسته‌ای از آیات صفات انسانی ناظر به مرحله تکوین انسان است و بدین لحاظ که ناشی از خلقت الهی است، مورد نکوهیدگی قرار نمی‌گیرد و اصولاً متعلق ارزش‌گذاری اخلاقی واقع نمی‌گردد؛ اما در مرحله فراتکوین، آنجا که پای انتخاب و اختیار به میان آید، تکلیف، ارزش‌گذاری، پاداش و یا عقوبت مطرح می‌شود. انسان در سیر رو به جلوی خویش و امدار همه این ویژگی‌هاست. در کشاکش مجموع این ویژگی‌ها است که بشر به اعلی‌علیین یا اسفل‌السافلین می‌رسد و این همه، در راستای چگونگی انتخاب اوست.

واژه‌های کلیدی: قرآن، انسان، صفات انسان، وحدت انگاری.

^۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک: ایران | ir.k-ehsani@araku.ac

مقدمه

خداوند در کنار بیان کمالات و فضایل انسان، به برخی از ویژگی‌های انسانی با بار ارزشی ظاهراً منفی اشاره کرده است. گاهی انسان را بالاتر از تمامی مخلوقات قرار داده و صفاتی نیکو به او نسبت می‌دهد و در مقابل گاهی او را ناسپاس، بخیل، ضعیف، هلوغ، عجول، جزوع، منوع، قتور و... می‌داند.

انسان یگانه مخلوق خداوند است که مجهز به قوه‌ی تعقل و اندیشه‌ورزی از یکسو و برخوردار از اختیار و انتخاب از سوی دیگر است. در هنگام آفرینش نفخه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹؛ ص/۷۲) بر او وارد و مشمول «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» و «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/۱۴) شد و بر این اساس لایق مقام خلافت خدایی شد (بقره/۳۰) و مسجود ملائک قرار گرفت (بقره/۳۴ و اعراف/۱۱ و اسراء/۶۱). بدینگونه خداوند این مخلوق خویش را مشمول کرامت خویش قرار داده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء/۷۰) و او را برخوردار از فطرت الهی نموده: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم/۳۰) و آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست را مسخر او ساخته است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان/۲۰). از سوی دیگر قرآن مکرراً انسان را به صفاتی نکوهیده متصف نموده همچون ضعیف: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء/۲۸)، بخیل: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ...» (محمد/۳۸)، هلوغ، جزوع، منوع: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج/۱۹-۲۱)، قتور: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» (اسراء/۱۰۰)، ظلوم: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)، عجول: «كَانَ الْإِنْسَانُ جَهُولًا» (اسراء/۱۱)، جهول: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)، خاسر و زیان‌دیده: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» (والعصر/۱)، کفار: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم/۳۴)، کفور: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (اسراء/۶۷؛ حج/۶۶؛ زخرف/۱۵؛ شوری/۴۸).

در مکتوبات بزرگانی همچون استاد مطهری، علامه طباطبایی، جوادی آملی، سبحانی، مکارم شیرازی، و... دیدگاه‌هایی مشابه و گاه متفاوت نسبت به تفسیر و تحلیل این آیات ابراز شده و مقالاتی اندک نیز به این مقوله پرداخته‌اند مانند: «ستایش و نکوهش انسان در قرآن کریم و تفاسیر» نوشته علی کربلایی پازوکی و صدرالدین طاهری، سراج منیر، ش ۲۰؛ مقاله

«راز توصیف دوگانه انسان در قرآن» نوشته حجت‌الله علیمحمدی، معرفت، ش ۱۳۶؛ اما نویسنده در این نوشتار تلاش نموده تا میان آیات معرفی سلبی و ایجابی انسان در قرآن با نگاهی توحیدی به این آفریده‌ی خدای واحد احد، از دریچه‌ای یگانه بنگرد.

نمودی از ویژگی‌های متعالی انسان در قرآن

دسته‌ای از آیات قرآن به ابعاد و صفات برتر انسانی اشاره نموده از جمله:

- آفرینشی مبتنی بر فطرت الهی

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (روم/۳۰) فطر در اصل به معنی شکافتن و گشودن، ایجاد و ابداع است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ۵۶). ماده فطر در قرآن به صورت‌های مختلف آمده مانند فطور، فطر، فاطر. ولی فقط یک بار به شکل فطرت بر وزن فعله آمده که نوع خاصی از آفرینش و خلقت مراد است؛ خلقتی خاص انسان که اولاً اکتسابی نیست و ثانیاً مشترک میان انسان‌هاست و ثالثاً تحویل و یا تبدیل‌پذیر نیست.

- خلقت در أحسن تقویم

خداوند خلقت او را به أحسن تقویم متصف نموده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۴) منظور از احسن تقویم آنست که خدا انسان را در بهترین استعداد و اعتدال آفریده که برای صعود و نزول کمال آمادگی را دارد، نظیر آیه ۸ شمس: «فَأَلَّمَهَا حُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» قرشی، ۱۳۷۷ ش، ج ۱۲: ۲۸۱).

- مکرّم به کرامت الهی

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/۷۰) و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم. کرامت در مقابل خواری به معنای عزّت، تفوق و برتری است (مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۰: ۴۶).

استاد جوادی آملی صدر آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» را ناظر به کرامت نفسی و ذیل آیه «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا» را ناظر به کرامت نسبی انسان دانسته و اینکه تعبیر «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/۱۴) بعد از بیان آفرینش و افاضه روح الهی به او مطرح شده، و گر نه در سایر شئون، انسان با دیگر حیوانات شریک است (جوادی آملی، ۱۳۶۶ش: ۱۸).

- دمیده شدن روح الهی در او و مسجود ملائکه شدن

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹؛ ص/۷۲) پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید. انسان تنها موجود هستی است که از سوی خداوند متصف به این صفات متعالی شده «این سجده برای تعظیم آن نور بود که در آدم نهاده و منطبع شده و او آئینه و وسیله‌ی نمایش آن نور بود که نور محمدی و حقیقت احمدی بود» (بروسوی حقی، بی تا، ج ۴: ۴۶۳).

- توانایی انتخاب و برخورداری از اراده آزاد

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أْبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَىٰ هَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (انعام/۱۰۴) به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست، و من بر شما نگهبان نیستم.

بصائر جمع بصیره است که به معنی چیز روشن و قاطع و مشهود است از ماده بصارت و بصر و از مصادیق بصائر وجود مقدس رسول خدا و آیات قرآن مجید و معجزات و خارق عادات آنحضرت و حقائق و معارف الهی است که هر کدام برای گروهی مفید می‌شود (مصطفوی، ۱۳۸۰ش، ج ۸: ۱۱۹). برخی از مفسران مراد از بصائر در این آیه را همان آیات بینات و روشنگر الهی دانسته‌اند که در آنها تبصره و موعظه برای صاحبان خرد است (ر.ک: خطیب، ۱۳۸۶ ق، ج ۴: ۲۵۵) و برخی دیگر، آن را اعم از بصیرت‌های تشریحی و تکوینی مانند بصیرت‌های عقلی، قلبی و فطری دانسته‌اند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۶: ۴۵۹).

آیه فوق و بسیاری آیات دیگر مستقیماً به ویژگی ممتاز اختیار بشر نسبت به سایر موجودات اشاره دارند مانند: (تکویر/۲۷ - ۲۹)؛ (انسان/ ۲۹ - ۳۰)؛ (مزمل/۱۹)؛ (انسان/۳). البته

دسته‌ای از آیات نیز که انسان را مسئول عملکرد خویش می‌دانند، غیرمستقیم دال بر اختیار او هستند. مانند: (بقره/۱۳۴)؛ (طور/۲۱)؛ (مدثر/۳۸)؛ (بقره/۱۴۱).

استاد مصباح اینگونه آیات را ناظر به کرامت تکوینی انسان دانسته و فضیلت انسان را بواسطه تعلق تکریم‌های الهی به او مطرح می‌کند و اینکه در واقع این کرامت‌ها از آن خداست. انسان در آغاز وجود نسبت به حیوان و جماد و نبات استعدادها و بهره‌های تکوینی بیشتری دارد. در عین حال اوست که می‌تواند از این قابلیت‌های تکوینی استفاده وافیه برده، به کمالات وجودی خویش دست یابد یا به درجه‌ای نازلتر از حیوانات سقوط کند؛ یعنی در مقام تکوین، امتیازی بر دیگر موجودات دارد؛ ولی جایی که اختیار و اراده آزاد انسان پیش می‌آید، دیگر جای کرامت عمومی و همگانی نیست (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۳ش: ۳۶۵).

تبیین برخی از ابعاد منفی انسان در قرآن

بیش از پنجاه آیه در قرآن به بیان صفات منفی و نکوهیده انسان اشاره نموده است. صفاتی که در هر انسانی بنا به طبیعت وجودی‌اش و بر اساس خلقت و آفرینش خداوند قرار داده شده است:

- کفور و کفار

یکی از اوصاف منفی انسان که بارها در قرآن بدان اشاره شده کفرکشی و ناسپاسی است: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَأَنَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَأَنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورًا» (اسراء/ ۶۷) و چون در دریا به شما صدمه‌ای برسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید [و فراموش] می‌گردد و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رها کند، رویگردان می‌شوید، و انسان همواره ناسپاس است.

در این آیه انسان متصف به ویژگی کفور شده است. چنانکه در آیه‌ای دیگر متصف به صفت کفار شده: «وَ ءَاتَكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارًا» (ابراهیم/ ۳۴) و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است.

در جایی دیگر او را به علت این ویژگی نفرین نموده است: «قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (عبس/۱۷): کشته باد انسان، چه ناسپاس است! و نیز آیه: «وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكُفُورٌ» (هود/۹) و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود.

چنانکه آیات «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبًا وَ إِن تَصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ مَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ» (شوری/۴۸)؛ «وَ هُوَ الَّذِي أَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتْكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» (حج/۶۶) و «وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» (زخرف/۱۵) نیز اشاره به این ویژگی انسان دارد.

کُفْر در لغت به معنای پوشاندن چیزی، پوشاندن نعمت با ترک به جا آوردن شکر آن است. منظور کفر در اینجا، عدم قدردانی انسان نسبت به رحمت خداوندی است. بهترین دلیل بر این مدعا، آیاتی است که در آن به انسان، نسبت کفران داده شده است؛ چون در این آیات، کفر بعد از اعطای نعمتی و رحمتی بر انسان به او نسبت داده شده است. کفران بیشتر در انکار نعمت و کفر بیشتر در انکار دین و کفور در هر دو معنی استعمال می‌گردد. کُفُور مبالغه در کفران و ناسپاسی نعمت است. واژه‌ی کُفَّار، بلیغ‌تر از کفور است (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۶: ۱۲۳). مراد از نسبت دادن کفر به خداوند، پوشاندن و از بین بردن آثار گناهان است و اگر کفر به شخصی یا گروهی نسبت داده شود، به معنای انکار خداوند است؛ ولی کفر در آیات فوق را نمی‌توان به این معنی گرفت؛ زیرا به جنس انسان نسبت داده شده و نمی‌توان تمام انسان‌ها را محکوم به کفر کرد.

«وَ ءَاتَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم/۳۴) کُفَّار به معنای کثیر الکفران است؛ یعنی کسی که بسیار کفران می‌ورزد به خود ستم می‌کند و شکر نعمت‌های خدا را به جا نمی‌آورد و هم‌چنان کفران می‌کند تا آن که کفران، کار او را به هلاکت و خسران منتهی می‌سازد. اگر کسی که پیرامون نعمت‌های خدا و چگونگی دادن آن‌ها به انسان تأمل کند قطعاً خواهد فهمید که انسان، به خاطر غفلت از این همه نعمت ظلم به خودش نموده و نعمت‌های خدا را کفران می‌نماید. به تعبیری (با این همه لطف و رحمت الهی، این انسان ستمگر است و کفران‌کننده نعمت و بر اثر سوء استفاده‌ها

و ظلم‌ها و کفران نعمت‌ها به جایی رسیده است که افق زندگی را تاریک و شاهد حیات را در کامش زهر جانگداز کرده، و انبوهی از مشکلات طاقت‌فرسا به صورت غل و زنجیرها بر دست و پایش نهاده است. در حقیقت قرآن می‌گوید ای انسان همه چیز به قدر کافی در اختیار تو است؛ اما به شرط اینکه ظلوم و کفار نباشی، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران تجاوز ننمایی» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۰: ۳۵۹).

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَأَلْمَأْ جَحَاكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (اسراء/ ۶۷) انسان خدای را در بیچارگی‌هایش می‌خواند؛ ولی در خوشحالی‌ها از او اعراض می‌کند. به بیانی انسان همیشه به وسیله فطرتش به سوی خدا هدایت می‌شود؛ ولی در اثر عادت و خو کردن با اسباب مادی و طبیعی مسبب‌الاسباب را فراموش می‌کند، با اینکه در هر آنی در نعمت‌های او غوطه‌ور است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۲۱۲).

مراد از کفر و کفران در اینجا مسلماً کفر اعتقادی نیست؛ بلکه کفر در مقابل شکر است. شکر نعمت‌های الهی، یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای جلوگیری از کفران آن‌هاست. در معنای شکر آمده است: شکر تصور نمودن نعمت و اظهار آن است. امام خمینی شکر را سه گونه دانسته: اول شکر قلبی که همان تصور نعمت و شناخت منعم است. دوم شکر زبانی که به معنای حمد و سپاس نعمت‌دهنده است و سوم شکر سایر جوارح و آن مکافات نعمت است به قدر استحقاق آن (موسوی خمینی، ۱۳۷۶ ش: ۳۴۳).

خداوند نیز در آیات قرآن به شکر ترغیب می‌کند و کفران نعمت را مذمت می‌نماید. مثل «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يُشْكِرْ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَفِيءٌ كَرِيمٌ» (نمل/ ۴۰) و نیز آیات «ابراهيم/ ۷» و «بقره/ ۱۵۲» به همین مضمون اشاره می‌کند؛ بنابراین، این صفت به علت غفلت از الطاف الهی، در انسان به وجود می‌آید و باید با سلاح ایمان و عمل صالح با آن مبارزه کرد و خود را به مقام شکور رسانید.

- يُوْسُ وَ قَنُوْطُ

یأس به معنای نومیدی است؛ یعنی یقین کنیم شیء آرزو شده بدست نخواهد آمد (قرشی، ۱۳۷۷ ش، ج ۷: ۲۵۸؛ راغب، ۱۳۸۷ ش: ۸۴۴). قرآن یأس را این‌گونه تبیین می‌کند: «وَ إِذَا

أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسَى» (اسراء/۸۳) و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلو تهی می‌کند و چون آسیبی به وی رسد نومید می‌گردد.

در جایی دیگر می‌فرماید: «لَا يَسْمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقُ قَنُوطٌ * وَ لَنْ أَدْفِنَاهُ وَرَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ صَرَاءٍ مَسَّئُهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْخُسْنَى فَلْيُنَبِّئِنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فُدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ» (فصلت/۵۱-۴۹) انسان از دعای خیر خسته نمی‌شود و چون آسیبی به او رسد، مأیوس و نومید می‌گردد و اگر از جانب خود رحمتی پس از زبانی که به او رسیده است بچشانیم، قطعاً خواهد گفت: من سزاوار آنم و گمان ندارم که رستاخیز برپا شود و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانیده شوم، قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود. پس بدون شک، کسانی را که کفران کرده‌اند، به آنچه انجام داده‌اند آگاه خواهیم کرد و مسلماً از عذابی سخت به آنان خواهیم چشانید و چون انسان را نعمت بخشیم، روی برتابد و خود را کنار کشد و چون آسیبی بدو رسد دست به دعای فراوان بردارد.

برخی قنوط را به معنی یأس از خیر دانسته و یؤس و قنوط را مترادف دانسته‌اند (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۶: ۴۲).

- عَجُول

عجله، تلاش برای حصول امری قبل از موعد است که این امر به مقتضای میل شدید به سوی آن است: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» (انبیاء/۳۷) انسان از شتاب آفریده شده است. به زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم. پس [عذاب را] به شتاب از من نخواهید.

«عَجَلٌ» در آیه «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» (انبیاء/۳۷) اسم است به معنی عجله، کنایه از مبالغه‌ی انسان در عجله است، گویی از عجله آفریده شده است (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۴: ۲۹۵). چنانکه آیه شریفه «وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَأَنَّ الْإِنْسَانَ مَجْجُولًا» (اسراء/۱۱) نیز انسان را عَجُول معرفی نموده است. علامه طباطبایی مراد از انسان را

جنس آدمی می‌داند نه افراد معینی از انسان‌ها، از قبیل کفار و مشرکین. وی معتقد است که مراد از عجله، علاقه آدمی است به اینکه آن چه میل دارد به زودی تحقق یابد، نه لجاجت و درخواست عذاب (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۳: ۶۷).

عجله بی‌جا یکی از موارد خسران و زیان است که اکثر مردم به آن گرفتارند، مگر آن افرادی که معصوم و یا از مؤمنین واقعی و راستین باشند. انسان درباره خواسته‌هایش، فوق‌العاده عجله می‌کند. این انسان به قدری عجول است که گاهی عجله‌اش نتیجه معکوس می‌دهد؛ یعنی به ضررش تمام می‌شود و این قدر توجه و صبر ندارد که هر خواسته و مقصودی به مکان و زمان مخصوصی یا زمان طولانی موقوف است (ر.ک: نجفی خمینی، ۱۳۹۸ق، ج ۹: ۳۷۳). برخی از مفسران تعبیر «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» یک نوع تاکید دانسته‌اند؛ یعنی آن چنان انسان عجول است که گویی از عجله آفریده شده، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۳: ۴۰۸).

- ضعیف

از جمله اوصافی که در قرآن به انسان نسبت داده شده، ضعف است: «رِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيْفًا» (نساء/۲۸). ضعف به معنای ناتوانی در مقابل قوه به کار می‌رود. در آیه فوق، ضعف در انسان، نیازهای فراوان اوست که مخلوقات عالم بالا از آن مستغنی است (راغب، ۱۳۸۷ش: ۴۷۰). این ویژگی در آیات دیگر نیز آمده است: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيْمُ الْقَدِيْرُ» (روم/۵۴)؛ خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوت بخشید، سپس بعد از قوت، ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد می‌آفریند و هموست دانای توانا.

- زیانکار و خاسر

بر اساس آیات قرآن، انسان در خسران است: «إِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكٰفِرٌ * اِلَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ وَ تَوٰصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر/۲-۳). خسر، کم شدن و کم کردن است. به نظر صاحب قاموس، مراد از خسر در این آیه کم شدن معمولی و از بین رفتن عمر

است (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۱: ۲۴۲) چنانکه مرحوم طبرسی نیز معتقد است که انسان زیانکار است، برای اینکه هر روز از سرمایه عمر او می‌کاهد و آن، سرمایه اوست، پس هرگاه سرمایه رفت و با آن کسب طاعت نکرد بر نقصان و زیان طول دهر او خواهد بود، زیرا خسروانی و زبانی بزرگ‌تر از استحقاق عقاب دائمی نیست (طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۲۷: ۲۶۳).

علامه طباطبایی نیز کلمه خسر و خسران و خسارت، همه را به معنای نقص در سرمایه دانسته و بیان می‌دارد؛ در «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» مراد از کلمه انسان، جنس انسان است. اگر در آیه مورد بحث کلمه خسر بدون الف و لام آمده به منظور بزرگداشت آن بوده و خواسته بفهماند انسان در خسروانی عظیم است. احتمال هم دارد به منظور تنويع باشد و بفهماند آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی؛ بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در آیه ۱۵ زمر درباره‌اش فرموده: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۰: ۶۱۰).

- طغیانگر

طغیانگر به تصریح قرآن، یکی دیگر از اوصاف منفی انسان است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى أَنْ رَءَاهُ اسْتَغْنَى» (علق/۶-۷). طغیان به معنای مطلق تجاوز از حد است که آن حد انسانیت و نیکوکاری است (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۴: ۲۲۳). انسان بدین سبب متجاوز و طغیانگر می‌شود که خویش را بی‌نیاز می‌بیند و حال آنکه نیازمندترین موجودات است.

علامه نیز این دو آیه را ردع و ردّ رفتاری می‌داند که انسان در مقابل نعمت‌های الهی از خود نشان می‌دهد؛ زیرا بر انسان واجب است شکر نعمت‌هایی که خدای تعالی نعمت‌های بزرگی نظیر تعلیم به قلم و تعلیم از طریق وحی را به انسان داده به جای آورد؛ ولی او به جای شکر، کفران و طغیان می‌کند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى»؛ یعنی انسان به جای شکر طغیان می‌کند و پا از گلیم خود فراتر می‌نهد و این خبری است از آن‌چه در طبع بشر است، نظیر آیه زیر که خبر می‌دهد از اینکه بشر طبعاً ظلوم و کفران‌گر است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۰: ۵۵۰). توجه به فقر ذاتی انسان و نیازمندی او به مبدأ هستی، انسان را از طغیان باز می‌دارد. چنانکه فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

- قتور، بخیل و شحیح

از دیگر اوصاف انسان بخل و شح و قتر است. در تفاوت بخل و شح گفته‌اند «شح» به معنی بخل توأم با حرص است که به صورت عادت درآید (راغب، ۱۳۸۷ش: ۴۰۶). ابن منظور «شح» را اشدّ البخل دانسته و آن را در منع و امساک، ابلغ از بخل معرفی نموده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱: ۴۹۵) «وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يَوْقْ شَحًّا فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (تغابن/۱۶) و «وَ مَنْ يَوْقْ شَحًّا فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر/۹).

قتر، کم کردن نفقه است که در مقابل اسراف قرار دارد و هر دو صفت ناپسند است (راغب، ۱۳۸۷ش: ۶۰۵). قتور، کم کننده و بسیار بخیل است. بخیل را از آن رو قتور گویند که در انفاق تنگ می‌گیرد (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۵: ۲۳۰). کلمه قتور به معنای بخیل تفسیر شده است، البته بخیلی که بخل را به نهایت رسانده باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۳: ۲۹۳).

«قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَفْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» (اسراء/۱۰۰)؛ بگو اگر (بر فرض) شما مالک منابع رحمت پروردگار من بودید در آن صورت، از بیم مصرف کردن (و فقر)، حتماً (از بخشش) خودداری می‌کردید و انسان بخیل است. گنابادی جمله «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» را عطف بر تعلیل امساک دانسته و این امر را ناشی از آن می‌داند که در سرشت انسان بخل قرار داده شده و لذا لفظ «کان» آورده که دلالت کند بر این که وصف بخل خاصیت و فطرت انسان است اعم از این که لفظ «قتور» مبالغه باشد یا صفت مشبّهه (گنابادی، ۱۳۷۲ش، ج ۸: ۳۴۵).

در مفاد تفسیری آیه اختلاف شده است. برخی انسان را بالطبع ممسک و بخیل دانسته که باید به تمرین و ریاضت این صفت را از خود دور کند و این برای آن است که انسان محتاج است و کسی که احتیاج دارد اگر چیزی به کسی هم بدهد برای غرضی یا امید عوضی می‌دهد و کسی که بدون غرض و عوض بخشش می‌کند فقط خداوند است که به هیچ وجه احتیاجی ندارد پس جواد و کریم حقیقی او است نه غیر او. اولیاء خدا متصف به صفات او هستند و اقتضاء طبع انسانی در وجود آن‌ها مقهور قوه عقلانی و جنبه رحمانی است (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۳: ۳۹۶).

در مقابل گروهی دیگر، امساک و بخل را وصفی عام برای همه انسانها ندانسته و دلیلشان این است که برخی انسان‌ها چنین نیستند. طبرسی بر این اعتقاد است و در پاسخ این اشکال که ظاهر آیه مفید عموم است، می‌نویسد می‌بینیم برخی از انسان‌ها بخیل نیستند؛ لکن از آن‌جا که اکثر انسان‌ها بخیل هستند، جایز است که جانب اکثر را غلبه دهیم و بگوییم همه انسان‌ها بخیل اند. علاوه بر آن، انسان هر اندازه هم بخشنده و سخی باشد، بخشش او در برابر بخشش خداوند ناچیز و سخاوت او بخل است؛ زیرا انسان، چیزی را می‌بخشد که مورد احتیاجش نباشد؛ اما آن‌چه که مورد احتیاجش هست، برای خود نگه می‌دارد و از بخشش آن خودداری می‌کند ولی خداوند احتیاجی ندارد؛ بنابراین نعمت‌های خود را به مطیع و عاصی می‌بخشد و ترسی از احتیاج و فقر ندارد (طبرسی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱۴: ۲۱۸).

خداوند در راستای مبارزه با این صفات، پیوسته اهل ایمان را به انفاق دعوت و سفارش نموده است. پیش از آن که انفاق، برای شخص مقابل سودمند باشد، برای انفاق کننده ثمربخش است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْشَىٰ - ۱۴ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آل عمران/۹۲) و نیز بیان می‌نماید که: «وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يَوْقْ شَخَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (تغابن/۱۶) و همچنین آیه «وَ مَنْ يَوْقْ شَخَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر/۹). چنانکه در آیات دیگری نیز به انفاق و فداکاری و سخاوت سفارش می‌کند مانند: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵) و نیز آیات (بقره/۲۵۴-۲۶۷)، (توبه/۵۳)، (یس/۴۷).

- هلوع، جزوع و منوع

طبق تصریح آیات قرآن، انسان حریص و کم ظرفیت است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ - جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج/۱۹-۲۱)؛ هلوع یعنی کم صبر و پر طمع. در معنای هلوع هم حرص نهفته است و هم کم صبری و کم ظرفیتی (قرشی، ۱۳۷۷ ش، ج ۷: ۱۵۹). علامه طباطبایی که از عاملان به روش تفسیری قرآن به قرآن است، در این آیات نیز بدین شیوه تمسک نموده و تفسیر کلمه «هلوع» را به دو آیه بعد ارجاع داده؛ هلوع کسی است که هنگام برخورد با نامالایمات بسیار جزع می‌کند و چون به خیری می‌رسد از انفاق به دیگران خودداری می‌کند و این وجه بسیار وجه خوبی است و سیاق آیه هم با آن مناسب

است، چون از سیاق دو جمله «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» و «إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً» پیداست که می‌خواهد هلع را معنا کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰: ۱۸).

آیه مبنی بر توییخ است به این که بشر بر حسب طبع و رذیله خودخواهی پیوسته در مقام جلب نفع و سود بر می‌آید به گمان اینکه کمال او در به دست آوردن نفعی است به طور حصر و اینکه دیگران بی‌بهره باشند. آیه از جمله رذائل خلقی صفت هلع را معرفی نموده به معنای شدت حرص در جمع‌آوری مال است و از لوازم خودخواهی و سودجویی است. از این نظر هر خیر و سودی را برای خود می‌خواهد و رشک می‌ورزد از اینکه به دیگری خیری برسد و هر چه بتواند بر حقوق مردم تجاوز نماید و چنانچه مال دیگران را به دست آورد حیف و میل نماید و از حرص و طمع هر خیر و نفعی را برای خود بخواهد، هم‌چنین از اداء حقوق مردم امتناع نماید. آیه شریفه رذیله هلع را در دو جمله «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» و جمله «إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً» تفسیر نموده است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۷: ۷۶).

چنین توصیف‌هایی در آیات دیگر نیز آمده است: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یونس/۱۲) و نیز آیه: «وَ إِذَا غَشِيَهم مَوْجٌ كَأَلْظَلِّ دَعْوُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّهم إِلَى الْبَرِّ فَبِهِم مَّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ» (لقمان/۳۲).

البته در ادامه آیات مداومت بر اقامه صلوه، انفاق، تصدیق روز جزا و اشفاق نسبت به عذاب الهی؛ یعنی در مسیر وزش رایحه ایمانی قرار گرفتن، راه مقابله با صفات فوق مطرح شده است: «إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْزُومِ. وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ. وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ» (معارج/۲۱-۲۸).

تحلیل نهایی

انسان دارای دو بُعد وجودی است که از آنها با تعابیر گوناگون یاد شده است. طبیعت و فطرت یا بعد مادی و فرا مادی و... این دو بعد در انسان به‌طور بالقوه وجود دارند و در تکوین او قرار داده شده‌اند. انسان موجودی دارای اختیار و اراده بوده و می‌تواند مسیر زندگی خویش را انتخاب نماید و با گزینش خود هر یک از این ابعاد را درون خویش پرورش داده و

به فعلیت برسانند. دوگانگی صفات انسان از منظر قرآن، هیچگونه تعارضی را حقیقتاً در بر ندارد، چرا که مجموع این زوایای وجودی انسان است که او را در مرحله احسن تقویم قرار داده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۴)؛ براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. در حقیقت صفاتی که ما از آنها برداشت نکوهیده یا منفی می‌کنیم، بار منفی نداشته، بلکه تمام آنها در مسیر تکاملی بشر قرار گرفته و در کشاکش مجموعه ویژگی‌های ظاهراً متضاد است که بشر به اعلی‌علیین و یا اسفل‌السافلین می‌رسد و این همه در راستای چگونگی انتخاب اوست. چنین است که خداوند صرفاً در جریان آفرینش او، ندای «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/۲۳) سر می‌دهد. انسان در سیر رو به جلوی خویش و امدار همه این ویژگی‌هاست. خداوندی که احسن‌الخالقین و خیر مطلق است، امری منفی در وجود بشر قرار نمی‌دهد. تمام ویژگی‌های خدادادی بشر بنا به حکمت‌هایی در وجود انسان نهادینه شده‌اند. برخی از آنها لازمه بقاء فردی انسان است همچون بخل و خودخواهی و برخی از آنها لازمه بقاء نوعی بشر بوده همچون تمایلات جنسی و برخی دیگر نیز لازمه کمال و پیشرفت او هستند مانند خیرخواهی و کمال‌جویی. همه این مجموعه، انسان را در احسن تقویم قرار می‌دهد.

دسته‌ای از آیات صفات انسانی ناظر به مرحله تکوین انسان است مانند اینکه انسان هلوع، جزوع، منوع، عجول و... آفریده شده است. این خلقت و آفرینش الهی است و بدین لحاظ که ناشی از خلقت الهی است، مورد مذمت و نکوهیدگی قرار نمی‌گیرد و به عبارتی دیگر اصولاً متعلق ارزش‌گذاری اخلاقی واقع نمی‌گردد؛ بلکه از آن جهت که فعل و خلق خداوند است، «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» نمی‌تواند جز خیر باشد؛ اما آنجا که پای اختیار و اراده آزاد انسانی به میان می‌آید، ارزش‌گذاری اخلاقی نیز به میدان می‌آید. اینجاست که خداوند گروهی را سرزنش و گروهی دیگر را ستایش می‌کند: «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر/۲-۳). انسان با انتخاب آگاهانه خویش می‌تواند از خسران ابدی رهایی یابد و در سایه ایمان و عمل صالح، مطابق فطرت الهی خویش حرکت نماید یا برعکس در پی مخالفت با اوامر مبدأ هستی که همسو با فطرت الهی

اوست، مورد نفرین خداوندی واقع شود: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ... كَلَّا لَمَّا يُقْضَىٰ مَا أَمَرَهُ» (عبس/۲۳).

زمخشری این نفرین را در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع‌تر دانسته و جمله «ما اکفره» را شگفتی از افراط انسان در کفران نعمت خدای تعالی می‌داند؛ لذا این جمله با همه اختصارش خشن‌ترین نفرینی است که به گوش عرب می‌خورد و غلیظ‌ترین اسلوب و پردلال‌ترین کلام بر سخط و خشم گوینده است و هیچ کلامی، مذمت دارتر از آن دیده نشده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۷۰۲).

روشن است که این مذمت‌ها در جایی مطرح می‌شود که بشر قدرت انتخاب و اراده‌ی آزاد دارد و مکلف به اجرای اوامر الهی شده است؛ اما ویژگی‌های تکوینی او مورد مدح و ذمّ واقع نمی‌شود تا آنکه آنها را در مسیر انتخابگرانه خویش قرار دهد. ویژگی‌های انسانی نامبرده در قرآن، مشترک میان همه انسان‌هاست و هیچ استثنایی برای آن نمی‌توان قائل شد. همه آحاد بشر آنها را بالقوه داشته و اینگونه خلق شده‌اند. گویی انسان در نقطه صفر مرزی ایستاده و اکنون اوست که می‌تواند قدرتمند در صحنه هستی ظاهر شده و صفات و ابعاد وجودی خویش را در جهت کمال خویش به جریان انداخته و به سوی مراد الهی سوق دهد. پس از آنجا که قرآن انسان را موجودی دارای ابعاد و زوایای مادی و غیرمادی معرفی کرده، هر یک از این ابعاد صفات و تجلیاتی داشته و انسان بسته به آنکه کدام جنبه وجودی‌اش را پرورش دهد، موجبات غلبه صفات آن بُعد را برای خویش فراهم می‌کند. در حقیقت صفات منفی انسان به جنبه مادی و طبیعی انسان برمی‌گردد. این صفات، از آن انسان بما هو انسان است، مادامی که تحت تربیت و تعالی انسانی و الهی واقع نشده باشد. در حدیث آمده «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَخَلَقَ الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الشَّهْوَةَ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ وَرَكَّبَ فِيهِ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ»؛ خداوند فرشته را آفرید و او را از عقل محض ساخت حیوان را آفرید و او را از شهوت محض ساخت و در انسان این دو را سرشت فرشته و سرشت حیوان را با یکدیگر ترکیب کرد و از او انسان آفریده شد (صدوق، ۱۳۸۵ق: ۴).

استاد جوادی آملی این صفات نکوهیده را به طبیعت انسان ارجاع داده و منشأ پیدایش این صفات را جاذبه‌های طبیعی انسان می‌داند. چنانکه منشأ صفات فضیلت را جاذبه‌های

فراطبیعی او دانسته و جهاد اکبر یا اوسط، صحنه نبرد میان این دو دسته صفات است (ر.ک: جواد آملی، ۱۳۷۹ش: ۷۸).

علامه طباطبایی نیز انسان را دارای دو بعد مادی (طبیعی) و غیر مادی (فراطبیعی) دانسته که یکی مرتبط با فطرت الهی بوده و دیگری جنبه طبیعی بشر است. صفات نکوهیده‌ای که قرآن از آنها یاد می‌کند مربوط به بعد طبیعی انسان است. انسان در میانه این دو بعد پیوسته در فراز و نشیب واقع شده و با تربیتی شایسته می‌تواند فطرت الهی خویش را بروز و ظهور داده و صفات طبیعی و عادی بشری خویش را به سمت و سوی صحیح سوق دهد؛ آدمی دارای دو حال است یکی حال فطری که او را در هنگام گرفتاری و برخورد با شر هدایت به رجوع پروردگارش می‌کند و یکی حال عادی او که در آن حال اسباب ظاهری میان او و یاد پروردگارش حائل گشته دلش را از رجوع به خدا و یاد او و شکر او مشغول می‌سازد، آیه مورد بحث این حال دومی را وصف می‌کند نه حال اولی را (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۳: ۲۵۶).

به هنگام توجه به بُعد فرامادی انسان، صفات ملکوتی او ظاهر می‌گردد. همان‌ها که در آیات متعددی بدان اشاره شده است، همچون فطرت الهی او: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» (روم/۳۰)؛ نفخه روح خدایی بر او: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹) خلافت و جانشینی او در زمین: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَنعَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰)؛ انشاء آفرینشی دیگر در مورد او و احسن الخالقین شدن خداوند نسبت به خلقتش: «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَسْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/۲۳) و مسجود فرشتگان قرار گرفتن: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره/۳۴) و بسیاری فضایل دیگر؛ اما در مقابل، عدم توجه به بعد فرامادی و بهره مند نشدن از تربیتی الهی و انسانی، تا جایی که انسان را در معرض سقوط قرار داده و مشمول نفرین خداوند می‌شود؛ «فُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (عبس/۱۷). البته انسان در این میان به طور یکسان واقع نشده است. چنین نیست که نسبت او با صفات منفی و کمالاتش یکسان باشد. بلکه آنچه در او اصالت دارد، بُعد الهی و فرامادی اوست.

چنانکه فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۴) و انتخاب بد اوست که می‌تواند تا اسفلِ سافلینش بکشد. بنا به تغذیه و رشد هر یک از این ابعاد، غلبه با آن جنبه خواهد بود. اینجاست که نقش تربیتی انبیاء و اولیاء رخ می‌نماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳).

نتیجه‌گیری

خداوند در قرآن صفاتی ظاهراً متعارض برای انسان بیان نموده است. گاهی انسان را بالاتر از تمامی مخلوقات قرار داده و صفاتی نیکو به او نسبت می‌دهد. مانند آنکه به هنگام آفرینش نفخه الهی بر او دمیده شده و از رایحه‌ی «ثم انشأناه خلقاً آخر» بهره‌مند شده، مسجود ملائک واقع شده و مقام خلافت خدایی به او تفویض شده، خداوند او را مشمول کرامت خویش قرار داده و برخوردار از فطرت الهی نموده و آسمان‌ها و زمین را مسخّر او ساخته است. در مقابل گاهی او ناسپاس و کفور، ظلوم، ضعیف، هلوع، عجول، جزوع، منوع و... معرفی شده است. در توجیه و تحلیل چگونگی وحدت میان دو دسته آیات مربوطه، نظرات گوناگونی مطرح شده که بعضاً با هم اختلاف و یا حتی با یکدیگر در تقابلند. از جمله آنکه انسان دارای دو بعد مادی (طبیعی) و غیر مادی (فراطبیعی) بوده که یکی مرتبط با فطرت الهی و دیگری به جنبه طبیعی بشر باز می‌گردد. در حقیقت هیچگونه تعارضی در دوگانگی صفات انسان از منظر قرآن وجود ندارد، چرا که مجموع زوایای وجودی انسان است که او را در مرحله احسن تقویم قرار داده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۴).

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی دویعدی و دوسویه است؛ طبیعی و فراطبیعی، زمینی و آسمانی، ملکی و ملکوتی. بعضی اندیشوران از بُعد طبیعی انسان، تعبیر به طبیعت کرده و از بعد فرا طبیعی تعبیر به فطرت نموده‌اند. مانند علامه طباطبایی که انسان را دارای دو بعد مادی (طبیعی) و غیر مادی (فراطبیعی) دانسته؛ یکی مرتبط با فطرت الهی بوده و دیگری جنبه طبیعی بشر است. صفات نکوهیده‌ای که قرآن از آنها یاد می‌کند را مربوط به بعد طبیعی انسان می‌داند.

صفاتی که خداوند در آفرینش انسان تعبیه کرده و به مقتضای حکمت الهی در وجود انسان نهاده، می‌تواند در مسیر تکاملی بشر قرار گرفته و تحت تربیتی ربانی، سمت و سویی الهی پیدا کند. در کشاکش مجموعه ویژگی‌های ظاهراً متضاد است که بشر به اعلیٰ علّیین و یا اسفل السافلین می‌رسد و این همه در راستای چگونگی انتخاب اوست. انسان در میانه این دو بُعد، پیوسته در فراز و نشیب واقع شده و با تربیتی شایسته می‌تواند فطرت الهی خویش را بروز و ظهور داده و صفات طبیعی و عادی بشری خویش را به سمت و سوی صحیح و فطرت

سالم خویش سوق دهد. هر یک از این ابعاد صفات و تجلیاتی داشته و انسان بسته به آنکه کدام جنبه وجودی‌اش را پرورش دهد، موجبات غلبه صفات آن بعد فراهم می‌گردد. اینجاست که نقش تربیتی انبیاء و اولیاء رخ می‌نماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۳).

منابع

۱) قرآن کریم.

- ۱) ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). **لسان العرب**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۲) تقفی تهرانی، محمد. (۱۳۹۸ق). **تفسیر روان جاوید**. چاپ سوم. تهران: انتشارات برهان.
- ۳) جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹ش). **تفسیر موضوعی قرآن کریم (صورت و سیرت انسان در قرآن)**. جلد چهاردهم، چاپ اول. قم: مرکز نشر اسراء.
- ۴) (۱۳۶۶ش). **کرامت در قرآن**. چاپ اول، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- ۵) حسینی همدانی، سید محمد حسین. (۱۴۰۴ق). **انوار درخشان**. چاپ اول. تهران: کتابفروشی لطفی.
- ۶) حقی بروسوی، اسماعیل. (بی تا). **روح البیان**. بیروت: دار الفکر.
- ۷) خطیب، عبدالکریم محمود. (۱۳۸۶ق). **التفسیر القرآنی للقرآن**. چاپ اول. قاهره: دار الفکر العربی.
- ۸) راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۷ش). **المفردات فی غریب القرآن**. ترجمه‌ی حسین خداپرست، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- ۹) زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق). **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.
- ۱۰) صادقی تهرانی، محمد. (۱۳۶۵ش). **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن**. چاپ دوم. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ۱۱) صدوق، أبو جعفر محمد بن علی ابن بابویه. (۱۳۸۵). **علل الشرایع**. قم: مکتبه الداوری.
- ۱۲) طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴ش). **المیزان فی تفسیر القرآن**. ترجمه موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۳) طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷ش). **جوامع الجامع**. ترجمه گروهی از مترجمان. چاپ دوم. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۴) (۱۳۶۰ش). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. ترجمه گروهی از مترجمان. چاپ اول. تهران: انتشارات فراهانی.
- ۱۵) قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۷ش). **احسن الحدیث**. چاپ سوم. تهران: بنیاد بعثت.
- ۱۶) (۱۳۸۷ش). **قاموس قرآن**. چاپ دوازدهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۷) گنابادی، سلطان محمد. (۱۳۷۲ش). **بیان السعاده فی مقامات العباده**. مترجمان رضا خانی و حشمت الله ریاضی. چاپ اول. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- ۱۸) مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸ش). **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**. چاپ اول. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- ۱۹) مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۳ش). **معارف قرآن**. چاپ هفتم. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۲۰) مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ش). **تفسیر نمونه**. چاپ اول. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۲۱) موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۶ش). **چهل حدیث**. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲۲) نجفی خمینی، محمد جواد. (۱۳۹۸ق). **تفسیر آسان**. چاپ اول. تهران: انتشارات اسلامی.

References

1. *The Holy Quran*.
2. Ibn Manzoor Muhammad bin Mukarram (1405 AH). *Lisan al-Arab*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
3. Saghafi Tehrani, Mohammad (1398 AH). *Psychoanalytic Interpretation*. Third edition. Tehran: Borhan Publications.
4. Javadi Amoli, Abdullah (2000). *The subjective interpretation of the Holy Qur'an (the form and nature of man in the Qur'an)*. Vol. 14. First edition. Qom: Esra Publishing Center.
5. (1366). *Karamat dar Qur'an*. First Edition, Tehran: Raja Cultural Publishing Center.
6. Hosseini Hamadani, Seyyed Mohammad Hussein (1404 AH). *Anwar Derakhshan*. First Edition. Tehran: Lotfi Bookstore.
7. Haqqi Bursawi, Ismail (No Date). *Ruh al-Batyan*. Beirut: Dar al-Fikr.
8. Khatib, Abdul Karim Mahmoud (2007). *Al-Tafsir al-Qur'ani lil-Qur'an*. First Edition. Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi.
9. Raghbi Isfahani, Hussein ibn Muhammad (2008). *Al-Mafradat fi Gharib al-Qur'an*. Translated by Hussein Khodaparast, Qom: Navid Islam Publishing Office.
10. Zamakhshari, Mahmoud (1407 AH). *Al-Kashshaf an Ghawamid al-Tanzil*. Third Edition, Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
11. Sadeghi Tehrani, Mohammad (1365). *Al-Farqan fi Tafsir al-Qur'an bil-Qur'an*. Second edition. Qom: Islamic Culture Publications.
12. Saduq, Abu Ja'far Muhammad ibn Ali ibn Babwayh (1385). *Ilal al-Shara'ei*. Qom: Al-Dawari School.
13. Tabatabai, Seyyed Mohammad Hussein (1995). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Translated by Mousavi Hamadani. Fifth Edition. Qom: Islamic Publications Office of Qom Seminary.
14. Tabarsi, Fazl ibn Hassan (1998). *Jawami' al-Jami'*. Translated by a group of translators. Second edition. Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation.
15. (1360). *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Translated by a group of translators. First Edition. Tehran: Farahani Publications.
16. Qurashi, Seyyed Ali Akbar (1377). *Ahsan al-Hadith*. Third edition. Tehran: Bi'that Foundation.
17. (1387). *Qamoos Qur'an*. Twelfth edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah.
18. Gonabadi, Sultan Muhammad (1372). *Bayan al-Saadat fi Maqamat al-Ibadah*. Translated by Reza Khani and Heshmatullah Riyadh. First Edition. Tehran: Payam Noor University Press and Publication Center.
19. Mostafavi, Hassan (1368). *Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim*. First Edition, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications.
20. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (1393). *Maarif Quran*. Seventh Edition. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications.
21. Makarem Shirazi, Naser (1374). *Tafsir Nomooneh*. First Edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah.
22. Mousavi Khomeini, Ruhollah (1376). *Forty Hadithes*. Tehran: Imam Khomeini Institute for Publishing and Publishing.
23. Najafi Khomeini, Mohammad Javad (1398 AH). *Tafsir Asan*. First Edition. Tehran: Islamiyah Publications.